نبرد شش هزار ساله درونی – زندگی متناقض ما

کلام پدر راستین

بقایای جنگ شش هزار ساله بین خوبی و بدی همچنان در قلب ما شعله‌ور است. جنگ جهانی اول وحشتناک بود همانطور که جنگ دوم جهانی نیز وحشتناک بود. اگر چه چنین جنگهائی بطور نسبی درگیری و زد و خورد در سطحی بزرگ محسوب می شود، و اینکه تنها شش سال ادامه داشته است. اما درگیری بین روح و جسم در درون بدترین نوع جنگ است. این جنگی است که بنظر می رسد پایانی ندارد و اینکه نتایج اجتناب ناپذیر آن ویرانی هر چه سریعتر ما است. هر کسی عذاب این درگیری را در زندگی خود احساس می‌کند. رودرروئی روح و جسم شدیدترین درگیری خوبی و بدی، بنمایندگی از درگیری ادامه دار بین خدا و شیطان است. در تمامی طول اعصار، روح ما در پی صلح، شادی و اتحاد بوده است. و مشکل همواره بدن جسمی ما بوده که همواره در در نبرد با امیال روحی ما بسر می برد. به دلیل اینکه بدن جسمی ما مثل ظرفی می ماند که روح ما را در خود جای داده است، ما نمی‌توانیم آن را هر وقت که خواستیم دور بیاندازیم. نکتهٔ مهم این است که ما چطور می‌توانیم این بدن جسمی را که انگیزه‌ها و دستورالعملهایش دقیقه به دقیقه در حال تغییر است، تحت کنترل خود درآوریم. همانطور که پل مقدس در کتاب مقدس می گوید: "*من میخواهم در درون خودم با قانون خدا احساس شعف کنم، ولی در اعضای خود قانون دیگری را با قانون ذات من در حال نزاع میبینم که مرا در مقابل قانون گناه که در اعضای من جایگزین شده، فلج کرده است. من چه انسان حقیری هستم.*" وقتیکه صادقانه به خود نگاه می‌کنیم، می‌توانیم شاهد عناصر خوب و بد باشیم. روح و وجدان ما در مسیر خوبی جهت گیری کرده است و بدن جسمی ما که در مسیری متضاد یعنی بسوی پلیدی جهت‌گیری است. اگر ما نتوانیم این درگیری روح و جسم را حل و فصل کنیم گناه برای ابدیت ما را مورد عذاب قرار خواهد داد. این موضوع حتی برای مقدسی چون پل صادق بوده است. (پیانگ هوا گیانگ –۱۵۲-۱۵۳ ۱/۱۲)

تبادل نظر

یک فیلسوف دانمارکی به نام سورن کیرکگارد نوشته بود: در یک روز سرد زمستانی یک زن نجیب (ثروتمندی) که یک مسیحی متدین بود بهمراهی کالسکه چی خود به تئاتر شهر رفت. وقتیکه به جلوی تئاتر رسیدند. آن از کالسکه‌چی خود خواست که با ارابه و اسبها بیرون تئاتر منتظر بماند. بعد خودش به داخل ساختمان رفت و بعد از خرید بلیط به سالن اجرای نمایش رفت. با شروع نمایش کم کم سروکله قهرمان داستان نمایان شد. صحنه‌هائی در آن نمایش وجود داشت که در آن مردم بدبخت را نادیده گرفته می شدند. این خانم نجیب که در میان تماشاچیان نشسته بود، با صدای بلند شروع کرد به داد و فریاد و کلمات رکیک و ناجور به قهرمان داستان نسبت دادن. به قهرمان داستان می‌گفت که باید به مردم بدبخت و بیچاره توجه شود. او با گفتن این مطلب در عین حال اشک می ریخت، به این فکر می کرد که کالسکه‌چی او بیرون از این ساختمان، در خیابان سرد به خود می‌لرزد.

جناب فیلسوف تلاش دارد به ما از چگونگی درگیری روح و جسممان بگوید. چرا انسانها در یک چنین شرایط متضاد و متناضی قرار گرفته‌اند؟ آیا در اصل مردم در جهالت بوده‌اند؟ آیا از آغاز نمی‌دانستند که چه کاری می‌کنند، به کجا می روند و اینکه چه تفاوتی بین خوبی و پلیدی وجود دارد؟

در اصل الهی کانون خانواده توضیح داده شده که این وضعیت بشری بواسطهٔ سقوط نخستین انسانهای روی زمین شکل گرفته و بدینسان آنها به جهالت فرو شدند و این باعث شد تا در چنین شرایط ویرانی قرار بگیرند. اگر اینچنین است آیا مردم نمی‌توانند با بدو انداختن امیال پلید، خود را کنترل کرده و در پی امیال خوبی نشات گرفته از ذات اصیل خود برآیند؟ برای از بین بردن وضعیت تناقض و درگیری درون خود خود چه نوع تلاشهای را ما باید پیش گیریم؟

بدبختانه اگر چه ما در پی راه حل هستیم، اما در چنان شزایطی قرار داریم که بدرستی نمی‌توانیم امیال خوب از امیال پلید را تشخیص بدهیم. هر کسی صادقانه در تلاش است تا خوبی و خوشحالی را تجربه کند، اما براستی نمی‌دانیم که چطور می توان خوشحال بود، خوبی چیست یا پلیدی چیست که راه ما را مسدود ساخته است. بعلاوه ما از ماهیت واقعی خود در ارتباط با کاری که انجام می‌دهیم بیخبر هستیم و یا اینکه آیا اعمال و رفتار ما در وضعیتی متناقض قرار دارند یا نه. به همین خاطر، در حالیکه ما اگاهی مبهمی از مردم اطراف خود داریم، با این فکر زندگی می‌کنیم که همین کافی است که کاری نکنیم که دیگران را از دست بدهیم. ما فرزندانمان را در بهترین مدارس قرار داده و به این می‌اندیشیم که شادی داشتن اتومبیلی گران قیمت و زندگی در یک خانهٔ لوکش و گران است. بعلاوه، ما بطور پاین ناپذیری خود را با دیگر مردم مقایسه کرده و باور داریم که ما می‌توانیم به شادی برسیم اگر بدنبال مد و شهرت باشیم. این بطور معمول طرز فکر انسان مدرن امروز است.

در نهایت ما نمی‌توانیم در مقایسه کردن خود با دیگر مردم به شادی یا رضایت نائل شویم. اگر رضایت امیال جسمی خود را برآورده کنیم برای لحظاتی احساس خوشحالی خواهیم داشت، اما خیلی زود احساس نارضایتی خواهیم داست چون آن رضایت مقطعی است. حتی اگر در دوراهی گیر کرده‌ایم که بطور معمول خوبی و بدی از هم جدا می شوند، اگر با تمرکز بر خود آن استانداردی حفظ کنیم که سعی نداشته باشیم تا به دیگران آسبی برسانیم، سرانجام به جائی می رسیم که مسبب شکل گیری مشکلات برای چیزی یا کسی در جامعه، کشور و دنیا خواهیم بود.

با توجه به این، برای اینکه بشریت بتواند به شادی و لذت و ابدی برسد، به این سوالات اساسی باید پاسخ داد: بشریت از کجا آمده اند؟ هدف زندگی چیست؟ آیا زندگی بعد از مرگ وجود دارد؟

یک طفل با پیروی از اصولی خاص به مدت نه ماه در رحم مادرش رشد کرده خود را دنیای بزرگتر در آینده آماده می‌کند. چشمها، بینی، لبها، گوشها و چهار دست و پا هیچکدام بدرد دنیای رحم نمی‌خورند. آنها ابزارهائی هستنند که در زندکی بر روی زمین لازم هستند. اگر کودکی که در رحم مادر قرار دارد و چشمی نداشته باشد، او در آینده با چه نتیجه‌ای روبرو خواهد شد؟ بطور مسلم، در در ورود به دنیای زمین در ناراحتی بصورت یک انسان نابینا زندگی خواهد کرد. به همین شکل، آیا صد سال زندگی بر روی زمین، تنها برای نیل به شادی بر روی زمین است؟ نخیر، این دوره مراحلی است که در آن فرد باید خود را برای شادی باید در دنیای روح آماده کند. کره زمین، جائی است که فرد بطور مقطعی با بدن جسم‌اش در آن توقف می‌کند، در حالیکه خود را برای یک دنیای بزرگتر روح آماده می‌کند.

بنابراین، لازم است تا بدانیم که شادی تنها از زندگی جسمی بر روی زمین حاصل نمی‌شود، بلکه به زندگی بعد از مرگ ما نیز مرتبط است. براین اساس، چیزی را که ما آن زندگی نام نهاده‌ایم نباید تنها به روی زمین محدود شود. بعلاوه ما باید زندگی را پیش بگیریم که در آن ما بر تناقضات ذات پلید و ذات اصیل در درون خود غلبه کنیم. انسان اصیل قبل از سقط چگونه انسانی بود؟ برای بازگشت به آن جایگاه اصیل قبل از سقوط، چه راهی را باید پیش گیریم؟ سرچشمهٔ ذات اصیل که همواره در پی خوبی است چیست؟ منشاء ذات پلید که همواره حزب مخالف در درون ما است از کجا است؟ ریشهٔ آن نابودی و ویرانی درونی که باعث بوجود آمدن طبیعتهایی متضاد و ذاتی خود خواه در درون ما شده است، چیست؟ ما بایستی به این سوالات و همینطوربه دیگر سوالات مشابه پاسخ بدهیم. بنابراین برای نیل به شادی، نخست باید بطور آشکار بدانیم که شادی چیست و از طریق آن آگاهی تمامی امیال پلید را بدور بریزیم. ما باید در پیروی از امیال خوبی، یک زندگی خوبی را پیش گیریم که ذات اصیل مان در پی آن است. ما باید با غلبه بر جهالت روحی به توانائی تشخیص بین خوبی و بدی در درون خود دست پیدا کنیم.

به یا ن دلیل ما بایستی به حقیقت اصیل نائل شویم. اگر فردی به بیماری مبتلا شده است که اساس از آن اطلاعی ندارد، او نمی‌تواند به فکر راه معالجه باشد. به همین صورت، ما بایستی به حقیقت وضعیت واقعی زندگی خود آگاه شویم، آنگاه تلاش ما برای تحقق چنین چیزی روشنی بخش راه ما در کشف حقیقت خواهد بود.

اگر به سرماخوردگی دچار شویم، به دکتر مراجعه کرده و با دریافت دارو سعی در معالجهٔ آنخواهیم داشت. اما نمی‌دانیم که روحمان بیمار است چرا که برای مدتهای طولانی از او غفلت کرده‌ایم. بنابراین باید هر لحظه وضعیت روحیمان را بررسی کنیم. تلاش شما برای یا فتن حقیقت، روشنی بخش راه شما برای نیل به جایگاه و فرم اصیلتان است و شما سرانجام به شادی نهائی نائل خواهید آمد.

نکاتی برای تعمق

1. **وضعیت روحی من در چه حال و روزی است؟ آیا در سلامتی است؟**
2. **چطور می‌توان بر درگیری دو ذات اصیل و ذات پلید غلبه کرد و به شادی بادی نائل شد؟**
3. **چطور می‌توان راه به شادی را یافت و دیگر هیچ وقت این راه را گم نکرد؟**